



نمونه هایی از رفتار اخلاقی امام حسن(ع)/ برخورد کریمانه با کسی که حضرت را لعن کرد

گفتاری از آیت الله جواد فاضل لنکرانی درباره سیره امام حسن مجتبی(ع)...

گفتاری از آیت الله جواد فاضل لنکرانی درباره سیره امام حسن مجتبی(ع)

امام مجتبی(ع) اسوه کامل اخلاق الهی

* من هم محتاج خدا هستم پس هیچ نیازمندی را رد نمی کنم

«قبیل له : لأی شیء لا نراک ترد سائلا وان کنت علی ناقة ؟ فقال علیه السلام : انی لله سائل ، وفيه راغب وانا استحبی أن اکون سائلا وأرد سائلا ، وان الله عودنی عادة أن یفیض نعمه علی وعودته أن أفیض نعمه علی الناس فأخشی إن قطعت العادة أنی منعی العادة»

به حضرت عرض شد چرا شما هرگز نیازمندی را نا امید بر نمی گردانید، اگر چه سوار بر شتر باشید؟ فرمود: خود من هم محتاج و نیازمند درگاه خداوند هستم و دوست دارم که خداوند مرا محروم نگرداند و شرم دارم در حالی که نیازمند هستم، نیازمندان را نا امید کنم. عادت خداوند این است که نعمتهایش را بر من ارزانی بدارد و عادت من هم این است که نعمتهایش را به بندگان عطا کنم و می ترسم که اگر از این عادت خود دست بردارم خداوند هم دست از عادت خود بردارد.

«لأی شیء لا نراک ترد سائلا»، برای چه ما هر وقت می بینیم کسی سراغ شما می آید و چیزی از شما می خواهد شما رد نمی کنید؟ «فأجاب»، ببینید چه جوابی می دهد؟ حالا اگر افراد معمولی بخواهد جواب بدهند یک جواب های معمولی مطابق با ذهن معمولی خود ما داده می شود، گاهی اوقات می گوئیم مثلاً می خواهیم جنبه ی پدری کنیم؟ کمک به هم نوع ماست، این هم انسان و من هم انسان هستم چرا من سیر و او گرسنه باشد؟ روی ترحم و دلسوزی است که البته اینها هم بد نیست!

ولی تحلیل ما از کمک کردن به دیگران در همین دایره ها دور می زند اما ببینید امام حسن(ع) چه فرموده؟ فرموده «إنی لله سائلٌ و فیهِ راغبٌ»، عرض می کند من خودم نسبت به خدا سائلم، یعنی خودم یکی از سائلین هستم و نسبت به خدا امید و رغبت دارم «و أنا استحبی أن اکون سائلاً و أرد سائلاً»، من حیا می کنم که خودم سائل باشم ولی در عین حال سائلی را رد کنم.

حالا عمده این جمله است «و إن الله عودنی عادة أن یفیض نعمه علیه و عودته أن أفیض نعمه علی الناس» خدا یک عادت داده که نعمش را به من جاری کرده و من هم این چنین با خدا برخورد کردم که نعم خدا را بر مردم جاری کنم، یعنی آنچه انسان به دیگری می دهد فکر نکند مال خودش هست، فکر نکند برتری نسبت به او دارد، بلکه او را بنده ی خدا بداند و بداند که اراده ی خدا و طلب خدا در این است که انسان این کار را انجام بدهد و به عبادش برسد.

همانطور که خدا نعمش را بر انسان افزه می کند تخلق به اخلاق الهی این است که این انسان هم در حد محدود خودش این نعم را به سایر بندگان برساند، این کجا و آن تحلیل های ضعیف دیگری که عرض شد کجا؟ نه ترحم در آن هست نه دلسوزی است و نه قوم و خویش بودن و هم نوع بودن و هم لباس بودن است! خدا این کار را می کند من هم می خواهم تا یک اندازه ی ضعیفی فعل خدا شود، بعد حضرت می فرماید: «فأخشی إن قطعت العادة أن یمنع العاده» اگر من این را ترک کنم خوف این را دارم که خدا هم لطفش را از من دور کند و من را از آن ممنوع کند.

* نمونه تاریخی اول، برخورد امام با مرد شامی که او را لعن کرد

أَنَّ شَامِيًّا رَأَى رَاكِبًا فُجِعَلَ يَلْعَنُهُ وَ الْحَسَنُ لَا يَرُدُّ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ وَ صَحِكَ وَ قَالَ أَيُّهَا الشَّيْخُ أَطْنُكَ غَرِيبًا وَ لَعْلَكَ شَيْهَتٌ فَلَوْ اسْتَعْبَتْنَا أَغْبَتْنَاكَ وَ لَوْ سَأَلْتَنَا أُعْطَيْتَاكَ وَ لَوْ اسْتَرْشَدْتَنَا أَرَشَدْتَاكَ وَ لَوْ اسْتَحْمَلْتَنَا حَمَلْتَاكَ وَ إِنْ كُنْتَ جَائِعًا أَشْبَعْنَاكَ وَ إِنْ كُنْتَ عَرِيَانًا كَسَوْنَاكَ وَ إِنْ كُنْتَ مُحْتَاجًا أُعْتِنْتَاكَ وَ إِنْ كُنْتَ طَرِيدًا أَوْيْتَاكَ وَ إِنْ كَانَ لَكَ حَاجَةٌ قَضَيْنَاهَا لَكَ فَلَوْ حَرَكْتَ رَحْلَكَ إِلَيْنَا وَ كُنْتَ ضَيِّعًا إِلَى وَقْتِ ارْتِحَالِكَ كَانَ أَعْوَدَ عَلَيْكَ لِأَنَّ لَنَا مَوْضِعًا رَحْبًا وَ جَاهًا عَرِيضًا وَ مَالًا كَبِيرًا فَلَمَّا سَمِعَ الرَّجُلُ كَلَامَهُ بَكَى ثُمَّ قَالَ أَشْهَدُ

أَتَكَ خَلِيفَةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» وَ كُنْتَ أَنْتَ وَ أَبُوكَ أَبْغَضَ خَلْقَ اللَّهِ إِلَيَّ وَ الْآنَ أَنْتَ أَحَبُّ خَلْقِ اللَّهِ إِلَيَّ وَ حَوْلَ رَحْلِهِ إِلَيْهِ وَ كَانَ صَيْقَهُ إِلَيَّ أَنْ ارْتَحَلَ وَ صَارَ مُعْتَقِدًا لِمَحَبَّتِهِمْ.

مردی شامی امام حسن علیه السلام را دید در حالی که آن حضرت سوار بر مرکب بود. مقابل آن حضرت ایستاد و شروع به ناسزا گفتن نمود. حضرت سکوت نمود و پاسخ او را نداد. وقتی آن مرد مسافر دشنام گویی خویش را به پایان برد، حضرت به او سلام نموده و لبخندی بر لب آورد و چنین سخن آغاز نمود: ای پیرمرد! به گمانم غریبی! گویا دچار اشتباهی شده ای! اکنون اگر از ما رضایت و حلالیت بطلبی تو را عفو خواهیم نمود؛ اگر چیزی بخواهی عطایت می کنیم؛ اگر طالب رشد و هدایت باشی ارشادت می کنیم؛ اگر مرکبی بخواهی آن را به تو می بخشیم؛ اگر گرسنه هستی غذایت می دهیم؛ اگر برهنه باشی تو را می پوشانیم؛ اگر حاجتمندی حاجتت را روا می سازیم؛ اگر از وطن رانده شده باشی پناحت می دهیم؛ اگر نیازی داشته باشی نیازت را برآورده می سازیم؛ اکنون بهتر است وسایلت را به خانه ی ما بیاوری و تا پایان سفرت با ما زندگی کنی، زیرا منزل ما وسیع است و اسباب رفاه و آسایش در آن فراهم می باشد...

وقتی آن مرد شامی جملات مهر آمیز امام را شنید شروع به گریستن کرد و گفت: شهادت می دهم تو خلیفه ی خدا بر زمین هستی و حقیقتاً خداوند بهتر می داند رسالت خود را در کدام خاندان قرار دهد. پیش از این تو و پدرت مبعوض ترین خلق خدا در نزد من بودید اما از این پس کسی را بیشتر از شما دوست نمی دارم. آن مرد اسباب و وسایل خویش را به منزل امام برد و تا زمانی که در مدینه بود مهمان آن حضرت بود و از معتقدین به محبت این خاندان شد.

واقعاً باید امروز در جامعه ما خیلی توجه شود یک مرد شامی که ظاهرش این است که مسن بوده به مدینه آمده و حضرت هم سوار بر مرکبی بودند، شروع کرد به اهانت کردن، شروع کرد به لعنت کردن، لعن خیلی مسئله ی مهمی است. حضرت چیزی نفرمود تا او لعنش تمام شد و حرف هایش تمام شد و دشنام هایش تمام شد، بعد یک تبسمی کردند.

ببینید انسان آن هم نوهی رسول خدا، امام معصوم، یک آدم شامی بیاید لعن و اهانت کند حضرت اول یک تبسمی کردند و بعد فرمودند: «ایها الشیخ اظنک غریباً» فکر می کنم در این شهر غریبی و شاید اشتباه کردی این حرفهایی که درباره ما می زنی، اگر چیزی می خواهی به تو بدهیم، اگر می خواهی راهنماییات می کنیم، اگر چیزی را می خواهی برایت جایی ببریم، اگر گرسنه ای سیرت کنیم، اگر عریانی تو را بیوشانیم، اگر محتاجی بی نیازت کنیم! حتی فرمود می توانی پیش ما بمانی تا وقت مردن، چقدر سماحت و بزرگواری؟ که وقتی این جملات را این شخص کرد گریه کرد «و قال أشهد أنك خلیفة الله فی أرضه» تو خلیفه ی خدایی.

مخصوصاً ما روحانیون، اینها باید برای ما خیلی درس باشد. اگر یک وقتی کسی آمد به خاطر گرفتاری هایی که دارد مخصوصاً در زمانه ی ما مردم گرفتاری دارند و گرفتاری هایشان هم کم نیست، به یک مسئول مراجعه می کنند گاهی اوقات ممکن است یک مقدار عصبانی هم شوند، باید حلم و حوصله داشته باشیم این سیره ی ائمه ی معصومین (ع) است، این شخص منقلب شد و گفت واقعاً شما خلیفه ی خدا هستی، «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ وَ كُنْتَ أَنْتَ وَ أَبُوكَ أَبْغَضَ خَلْقِ اللَّهِ إِلَيْهِ وَ الْآنَ أَنْتَ أَحَبُّ خَلْقِ اللَّهِ إِلَيْهِ»، من قبل از این برخورد بغض تو و پدرت در دلم بود و تو و پدرت ابغض خلق الله بودی ولی الآن احب خلق الله هستی، این چقدر برای ما درس است.

نمونه تاریخی دوم؛ حیا از حیوان روح دار و غذا دادن به او

«بإِسْنَادِهِ عَنْ نَجِيحٍ قَالَ: رَأَيْتُ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ ع يَأْكُلُ وَ بَيْنَ يَدَيْهِ كَلْبٌ كَلَّمَا أَكَلَ لَقْمَةً طَرَحَ لِلْكَلبِ مِثْلَهَا فَقُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَلَا أَرَجُمُ هَذَا الْكَلْبَ عَنْ طَعَامِكَ قَالَ دَعُهُ إِلَيَّ لِأَسْتَحِي مِنَ اللَّهِ تَعَالَى أَنْ يَكُونَ دُونَ رُوحٍ يَنْظُرُ فِي وَجْهِهِ وَ أَنَا أَكَلْتُ ثُمَّ لَا أَطْعِمُهُ»

ملا محمد باقر مجلسی (ره) در بحار الانوار از برخی کتاب های مناقب معتبره به سندش از مردی به نام نجیح روایت کرده که گوید: حسن بن علی (ع) را دیدم که غذا می خورد و سگی نیز در پیش روی او بود که آن حضرت هر لقمه ای که می خورد لقمه دیگری همانند آن را به آن سگ می داد. من که آن منظره را دیدم به آن حضرت عرض کردم: اجازه می دهی من این سگ را با سنگ بزنم و از سر سفره شما دور کنم؟ در جواب من فرمود: او را بحال خود واگذار که من از خدای عز و جل شرم دارم که حیوان روح داری در روی من نگاه کند و من چیزی بخورم و به او نخورانم.

این قضیه در تاریخ نقل شده که یک غلام سیاهی بود که سگی داشت و یک قطعه نانی هم در دستش بود، یک لقمه خودش می خورد و یک لقمه هم به این سگی که نگاهش می کرد می داد، حضرت داشتند عبور می کردند این جریان را دیدند خیلی خوشحال شدند، به این غلام فرمود چه چیز تو را وادار کرده که این کار را انجام می دهی؟ آیا کسی به تو گفته، مولای تو گفته

که این کار را بکنی؟ عرض کرد نه، «إنی لأستحیی أن أکل و لا أطمعه»، حیا آن هم از یک حیوان، آن هم در خوراک! چقدر این برای انسان درس است.

یکی از چیزهایی که در جامعه ما باید زنده شود حیا است، حیا باید یک مقداری بیشتر بین جامعه‌ی ما رواج پیدا کند، حالا حیا در کلام، حیا در نگاه، حیا در خوراک، متأسفانه بعضی‌ها در خوراک حیا که ندارند هیچی فرقی هم برایشان بین حلال و حرام نمی‌کند. اگر انسان حیا داشته باشد می‌بیند این مال از خودش هست یا نیست؟ حالا اصلاً مسئله‌ی دین هم کنار برود، بالأخره اینکه این مال دیگری است و این مال شخص دیگری است ربطی به دین ندارد. اگر انسان یک مقدار غیرت و حیا داشته باشد تصرف در مال دیگران بدون اجازه‌ی او نمی‌کند، اینطور نیست که بگوئیم فقط دین آورده، قبل از دین هم عقل و هم فطرت انسان این را به انسان می‌گوید.

یک غلام سیاه آن هم در لقمه‌ی نان، آن هم از یک سگ، سگی که در اسلام از جهت فقهی نجس است. سگ از نظر فقهی نجس است ولی احکامی برایش هست، حتی سیر کردن او رجحان دارد، غذا دادن به او، سیراب کردن او، اما با رعایت شرایط. اینکه از غرب متأسفانه باب شده گاهی اوقات در بعضی از ایرانی‌های ما (البته بحمدالله نادر است) که سگ را جزء زندگی خودشان می‌کنند به این معناست که فاتحه‌ی انسانیت خودشان را خواندند.

سگ یک حیوان محترم است از این جهت که غذا دادن به او، سیر کردن او، نگهداری کنند برای اینکه حارص بیت و منزل باشد ولی در عین حال نجس هم هست، ولی دست مرطوب به او بخورد نجس می‌شود، ولی امام معصوم از یک کسی که حضرت از او سؤال می‌کنند که چرا این کار را کردی؟ می‌فرماید «إنی لأستحیی»، من حیا کردم و این نگاه کند و به او چیزی ندهم، حالا حضرت چکار کردند؟ فرمود بنشین سر جاییت و از جای خودت تکان نخور، مولای تو کیست (من تعبیر می‌کنم) رفتند مولایش را پیدا کردند فرمودند من این غلام را از تو می‌خرم، او را آزاد کردند، بعد فرمودند کجا زندگی می‌کردی؟ گفت این خانه را مولا گفته بود در آن زندگی کن، آن خانه را هم خریدند و ملک این غلام کردند، برای یک کار ناشی از حیا.

امروز جوان‌های متقی با ارزش با حیا کم نداریم، اگر دیدیم روی غیرتشان وقتی یک جایی زن نامحرم می‌رود اینها حیا می‌کنند، یا رعایتاً لامنتال حکم خدا یا از باب حیا سرشان را پائین می‌اندازند از ایشان تقدیر کنیم این یک ارزش است، این ارزش‌ها را حفظ کنیم.